



چند کامل کوتاه درباره ادبیات عامه پسند

رضا نجفی

ایمیل نویسنده: reza.najafi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۲۷ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۰۸

۱. طرح پرسش‌ها

آن، نسبت میان این گونه‌ها کدام است؟ به هنگام بحث درباره ادبیات عامه پسند، گونه‌ای محتوا مدنظرمان است و یا برای چنین ادبیاتی فرمی خاص نیز قائل هستیم؟ برای نمونه آیا قالب پاورقی به سبب فرم خاص خود جزء ادبیات عامه پسند شمرده می‌شود یا خیر؟ و

نخستین دشواری که به هنگام سخن گفتن درباره مقوله‌ای به نام ادبیات عامه پسند رخ می‌نماید، نبود تعریف جامع و مانعی است که مقبول همگان باشد. برای دست یافتن به چنین تعریفی ناگزیر از پاسخ گفتن به چندین پرسش خواهیم بود: مرز میان ادبیات به اصطلاح جدی و ادبیات به اصطلاح عامه پسند کدام است؟ اصولاً به همین قیاس، ادبیات جدی چه تعریفی دارد؟ آیا هر نوع نثر ادبی که ادبیات جدی و نخبه‌گرا نیست می‌تواند عامه‌پسند شمرده شود و یا هر اثری که عامه بدان اقبال نشان دهند، چنان خواهند بود؟ آثاری که هم مورد پسند عامه خوانندگان است و هم نخبگان می‌پسندند، آثاری عامه‌پسندند یا جدی و یا هر دو؟ تقسیم‌بندی درونی چنین پدیده‌ای چگونه است و تعاریف، تمایزها و وجوه مشترک میان گونه‌هایی چون ادبیات عامه پسند ادبیات مردمی، ادبیات بازاری، ادبیات پاورقی، ادبیات سطحی، ادبیات مبتذل، ادبیات سیاه، ادبیات پلیسی و جنایی، ادبیات عشقی، ادبیات خانوادگی، ادبیات سانتیمنتال و ... چیست و مهم‌تر از

...
دها پرسش دیگر را می‌توان به این سیاه افزود که بدون پاسخ گفتن بدان‌ها و دست‌کم بدون توافق قراردادی در تعاریف، هرگونه بحثی در این حوزه از مباحث و نزاع‌هایی که ریشه لفظی خواهند داشت، فراتر نخواهد رفت.

۲. تبیین چند نکته قراردادی

پاسخ گفتن به پرسش‌هایی که گفته آمد در حجم یک مقاله مقدور نیست، با این حال برای پیشگیری از هرگونه بدفهمی، ناچار از قراردادهایی موقت برسر چند واژه و نکته‌ایم تا دست‌کم طرح بحث و تبیین نهایی آن‌ها متوقف نماند و به درستی پیش برود. به سبب محدودیت حجم این نوشتار، ناچاریم تعاریف، پاسخ به



دو دیدگاهی که ساده‌ترین و آسان‌ترین راه‌حل را برمی‌گزیند: مثبت شمردن یا منفی شمردن چنین پدیده‌ای!

اما شق سومی نیز وجود دارد که تبیین آن دشوارتر و به همان میزان درست‌تر و دقیق‌تر است: قائل شدن به گونه‌ای طبقه‌بندی کیفی برای این آثار و داوری بر اساس کارکرد آن‌ها و در میان استخراج مبانی خاص و نیز داوری بر اساس مناسبت موقعیتی و جایگاه ویژه این آثار.

منتقدان آثار عامه‌پسند در ایران، نمی‌توانند انکار کنند که رواج و مقبولیت این گونه آثار ویژه جامعه ایرانی نیست، بلکه در سراسر جهان و از جمله در کشورهای توسعه‌یافته نیز شمارگان و خوانندگان آثار عامه‌پسند بیش از آثار جدی است. از این رو ناخشنودی و داوری منفی آنان در باب این آثار، تأثیر چندانی بر واقعیت نخواهد داشت.

در برابر چاپ و مقبولیت آثار عامه‌پسند نمی‌توان و نمی‌باید شگفت‌زده شد و یا به مقابله پرداخت، بلکه باید آن را به جایگاه و کارکرد ویژه‌اش بازگرداند. همه می‌دانند که آثار عامه‌پسند در کشورهای توسعه‌یافته معمولاً در چاپ‌های ارزان قیمت با نازل‌ترین کیفیت کاغذ و جلد و صحافی و صفحه‌آرایی و بیشتر در قطع جیبی منتشر می‌شود و مورد مصرف آن نیز در اتوبوس‌ها و قطارها و متروها و در واقع برای ویژه وقت‌کشی‌های اجباری است. خوانندگان این آثار نیز معمولاً پس از مطالعه سردستی و سرسری، این کتاب‌ها یا نشریاتی مانند آن‌ها را در سطل زباله می‌افکنند و یا بسیار که لطف داشته باشند، در کوپه

پرسش‌ها و طبقه‌بندی مفاهیم فرعی‌تر را به فرصتی دیگر حواله دهیم و با تسامح و تساهل فراوان ادبیات عامه‌پسند را بر همه گونه‌هایی که یاد کردیم، اطلاق کنیم؛ به عبارت دیگر، منظور ما از ادبیات عامه‌پسند، مخرج‌مشترک میان همه آن گونه‌هایی است که نام برده‌ایم. به این ترتیب، هر گونه اثری که مورد توجه عامه خوانندگان باشد، صرف‌نظر از محتوا، قالب، کیفیت، ژانر و ... ادبیات عامه‌پسند شمرده‌ایم. نکته بسیار مهم این است که ما آثاری که همزمان مورد توجه عامه و نخبگان قرار می‌گیرد نیز از دایره شمول ادبیات عامه‌پسند خارج نکرده‌ایم و به عبارتی قائل به دو گونه آثار عامه‌پسند شده‌ایم: آثار عامه‌پسند صرف و آثار عامه‌پسندی که نخبگان نیز آن‌ها را می‌پذیرند. همچنین به رغم اینکه برخی قالب‌ها و یا ژانرهای ادبی - برای نمونه پاورقی‌ها - بیشتر مناسب ادبیات عامه‌پسند هستند، اما ما صرف‌قالب، اثری را عامه‌پسند نمی‌شماریم؛ به یاد داشته باشیم که بسیاری نویسندگان مهم سده نوزده، پاورقی‌نویس بوده‌اند، برای نمونه داستایفسکی، بالزاک، تولستوی، دیکنز و ...

به یک معنا، حتی قالب‌هایی که به عامه‌پسند بودن معروف‌اند، می‌توانند عامه‌پسند باشند یا نباشند و بالعکس.

۳. تاملی بر ارزش‌گذاری ادبیات عامه‌پسند

هیچ پدیده‌ای در این عالم، نه یکسره "منفی" و "باطل" و "بد" است و نه یکسره "مثبت" و "نیک" و "حق"، اما شگفتا که دوست می‌داریم در باب هر چیز داوری قطعی و نهایی و کلی ارائه دهیم. درباره ادبیات عامه‌پسند نیز بیش و کم دو دیدگاه وجود دارد،



۴. تلاش برای تبیین راهکارها بر اساس کارکردها

در این مجمل نمی‌توان هیچ راهکاری ارائه داد، اما می‌توان با طرح مسأله و پیشنهاد راهبردی اصلی، فراخوانی برای این مهم صورت داد. در جمع‌بندی آنچه گفته آمد، می‌توان به این نکته رسید که ارائه داوری کلی‌نگرانه و قطعی درباره پدیده‌ای به نام ادبیات عامه‌پسند دست‌کم سودمند، واقع‌نگرانه و عمل‌گرایانه نیست، بلکه باید کوشید ارزش و جایگاه واقعی این آثار را برای مخاطبان‌ش روشن ساخت و بدین ترتیب تولیدکنندگان آن‌ها را تشویق به تولید، مطابق و متناسب با شأن و منزلت درخور همین آثار، کرد و سرانجام اینکه کوشید ادبیات عامه‌پسند را به جای اینکه رقیبی برای ادبیات جدی‌تر و ارزشمند، سازیم آن را پله‌ای برای ارتقاء به این آثار گردانیم که صد البته پژوهش‌ها و پیشنهادها و یافتن راهکارهایی در این باره می‌باید صورت گیرد و دشواری امر، از همین مرحله آغاز می‌شود.

در این بخش از بحث، شاید برشمردن نمونه‌هایی از الگوهای موفق که واجد چنین ویژگی کارکردی (پله گذر) هستند، روشن‌گر باشد. اهل ادبیات، بی‌شک از تأثیر بسیار مثبت افسانه‌های جن و پری آلمانی (مرشن) و نیز داستان‌های گوتیک، در برآمدن مکتب رمانتیسم آگاه هستند. همچنین نمونه آمریکایی این پدیده، یعنی داستان‌های ادگار آلن پو را نیز نباید از یاد برد و یا حتی داستان‌های پلیسی داشیل همت و تأثیر آن بر نویسندگان جدی‌تر، شایان ذکر است و چه کسی است نداند که سه رمان پلیسی فردریش دورنمات، نمایشنامه‌نویس صاحب سبک معاصر، به نام‌های قول، سوءظن و قاضی و جلادش از این

قطار یا روی صندلی اتوبوس، برای خواننده و مسافر بعدی می‌گذارندشان. از آنچه باید شگفت‌زده شد و به حق نیز با آن به مقابله پرداخت، این است که همان آثار در کشوری مانند ایران در چاپ‌های گرانقیمت با جلد گالینگور و طلاکوب شده منتشر می‌شود و خوانندگان به جای کوبه قطار و صندلی اتوبوس و سطل زباله، این کتاب‌ها را در کتابخانه خود می‌نهند و درباره ارزش ادبی این آثار برای دوستان و آشنایانشان داد سخن می‌دهند.

از سوی دیگر، منتقدان آثار عامه‌پسند در ایران نمی‌توانند انکار کنند که بسیاری از بزرگان ادبیات در این مرز و بوم و لابد کشورهای دیگر، علاقه به کتاب و کتابخوانی را در نوجوانی و با خواندن این گونه آثار آغاز کرده‌اند و چه بسا اگر چنین آثار عامه‌پسندی نبود، آنان هرگز به سراغ ادبیات نمی‌رفتند. پس به جای شگفت‌زدگی و یا عصبانیت در برابر چنین آثاری، باید از امر دیگری برآشوبند، یعنی از این امر که بسیاری از آثار عامه‌پسند در ایران، نه تنها حکم پله‌ای برای گذر از ادبیات نازل و متوسط به ادبیات با ارزش ایفا نمی‌کنند، بلکه چونان سد و مانعی سر راه خواننده تازه‌کار هستند و آنان را همواره در چنبره ساده‌نگری و استضعاف فکری نگاه می‌دارند. کوتاه کلام اینکه به جای رد یا پذیرفتن پدیده آثار عامه‌پسند و تلاش برای ترویج یا محدود ساختن این گونه ادبیات، می‌باید تک‌تک آثار را بنا به مصداق سنجید، آن‌ها را در جایگاه خود نشانند و کارکرد ویژه خود را از آنان خواست؛ نه بیشتر و نه کمتر!



سرگرم‌کننده و نازل، خواننده را تنها و تنها به سوی خود خواهد راند و به پیدایش دور بسته و تسلسلی کم حاصل خواهد انجامید که به فرض گسسته شدنش نیز خواننده به سوی نمونه‌های جدی‌تر نخواهد رفت.

حاصل سخن این‌که منتقدان به جای کوشش در محکوم ساختن پدیده ادبیات نازل که بحث درباره بدیهیات است، می‌باید به دنبال یافتن راهکارهایی برای تحقق پدیده رشدیابنده و مثبت آثار عامه‌پسند اما بالارزش و نیز جستجو، تعریف، ارائه، حمایت و ترویج الگوهای از ادبیات‌گذار و ادبیات عامه/ نخبه‌پسند باشند.

جمله‌اند. نمونه‌ها فراوانند و گرچه بسیاری نخواهند پذیرفت، اما من به شخصه آثاری مانند شازده کوچولو و برخی از داستان‌های هدایت را نیز از جمله آثاری می‌شمارم که هم عامه‌پسند و هم نخبه‌پسندند. برای پذیرفتن این نکته می‌باید باور داشت که سلسله مراتبی بر اساس کیفیت، برای آثار مورد علاقه مردم وجود دارد. یعنی به جای آنکه آثار عامه‌پسند را یکسره پدیده‌ای بی‌ارزش یا پر ارزش بشماریم، باید پیش از هرگونه داوری بپرسیم کدام اثر عامه‌پسند؟ به عبارت دیگر در میان بی‌شمار آثار عامه‌پسند، می‌باید قائل به طیفی باشیم که یک سر آن آثار مبتذل بازاری و کم ارزش است و سوی دیگرش آثار یاد شده‌ای که افزون بر عامه، نخبگان را نیز خرسند نگه می‌دارد.

اگر پذیرفتیم که در میان آثار عامه‌پسند نمونه‌هایی بالارزش نیز وجود دارد، آنگاه می‌توان و بلکه می‌باید به دفاع و ترویج نمونه‌های خوب آثار عامه‌پسند و محدود ساختن نمونه‌های نازل آن پرداخت.

در واقع راهبرد اصلی باید بدل ساختن الگوهای ارزشمندتر آثار عامه‌پسند، به فرآیندی دیالکتیکی برای رساندن خواننده، به ذائقه و ذوقی بالاتر باشد. اگر خواننده را گونه‌ای تز (نهاد) بینداریم و ادبیات عامه نخبه‌پسند را آنتی‌تز (برابر نهاد) فرض کنیم، با گونه‌ای فرآیند دیالکتیکی روبه‌رو خواهیم بود که حرکتی به سوی مرحله‌های بالاتر دارند که می‌توان آن را سنتز (هم‌نهاد) شمرد. اما شکل نامطلوب قضیه (در واقع شکل فعلی و موجود پدیده) را می‌توان دور باطل تقویت دوجانبه عامی‌گری، میان نویسنده این نوع و خواننده آن شمرد. در چنین حالتی، ادبیات صرفاً